

جایگاه عرفان در شعر شهریار

دکتر سید محمد شاه مرادی

عضو هیات علمی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

شهریار از جمله شاعران دلسوخته‌ی ای است که با گذر از عشق جسمانی به محبت روحانی دست یافته است. شهریار با ورود به عالم عرفان، فضای شعریش از واژه گرفته تا معنا و مضمون، دگرگون می‌شود و نه تنها غزل که تمام قالبهای شعریش، صبغه‌ی آن جهانی می‌گیرد. وی بر این باور است که ابراز محبت، حیات انسانی را بهشت آیین می‌کند. او با توجه به گفته‌ی ابوسعید ابی‌الخیر، نزدیکترین راه را برای وصول به حق، خوشنود کردن دلها می‌داند. دلشکستگی بنده نیز سبب تقرب او به ذات باری تعالی می‌گردد. شهریار، جهان را جلوه‌ای از جمال یارمی‌داند و روح انسان را منشعب و مشتق از روح خدا می‌داند و همواره آروزمند بازگشت به آن مبدا می‌باشد. رسیدن به حق و اتصال بنده با معبود نیازمند راهنمایی یک واسطه است که به آن، دلیل یا شیخ یا پیر می‌گویند.

کلید واژه‌ها

عرفان، عشق، جلوه، جمال، ملکوت، عزلت، پیر

مقدمه:

در تاریخ پر فراز و نشیب فرهنگ و ادب فارسی شگفتی های فراوانی رقم خورده است از جمله برجسته ترین آنها، تحول روحی شخصیت های عرفانی و ادبی ایران در مقاطعی از تاریخ فکری و معنوی شان می باشد.

حکایت شور انگیز دگرگونی اخلاقی، رفتاری بزرگانی چون فضیل عیاض، ابراهیم ادهم، ذوالنون مصری، از نمونه هایی است که در زندگی نامه های عارفان ثبت شده است:

در مفتاح الجنات درباره تغییر حال فضیل چنین آمده است:

« فضیل عیاض رحمه الله علیه توبه کرد از راه زدن، و مال ها با خصمان می داد، جهودی بیامد و بروی خصمی کرد که ترا چیزی به من می باید داد، و او را هیچ چیز نمانده بود که بدو دادی، جهود را گفت مرا بحل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود کنم. جهود گفت: من سوگند خورده ام تا مال به من ندهی ترا بحل نکنم. فضیل گفت: اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن نگفتمی. جهود گفت: دست در زیر این جامه کن زر است و از آنجا مستی بیرون آور به من ده تا ترا بحل کنم. فضیل دست در زیر جامه کرد، مستی زر بیرون آورد و به وی داد. جهود گفت: اسلام عرضه کن که من در تورات خوانده ام که هر که از امت محمد علیه السلام توبه کند، به راستی خاک در دست وی زر گردد. من خواستم که تا بدانم که توبه تو درست هست و تودرین که می گویی راست هستی یا نی. در زیر جامه هیچ زر نبود. بدانستم که محمد حق است و توبه تو حق است. و بر دست وی مسلمان شد.» (احمد جام (ژنده پیل). مفتاح الجنات ص 287).

در نفحات الانس آمده است که: « ابراهیم ادهم از ابناء ملوک است. در جوانی توبه کرد: وقتی به صید بیرون رفته بود، هاتفی آواز داد که براهیم! نه برای این کار آفریده اند ترا. وی را آگاهی پدید آمد، دست در طریقت نیکو زد...» (عبدالرحمان جامی، نفحات الانس، ص 41) در رسته‌ی شاعران نیز به نام مشاهیری چون: ناصر خسرو قبادیانی، فرید الدین عطار نیشابوری، ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی و فخر الدین عراقی بر می خوریم که مسیر شعری

گواهی راستین بر این مدعا باشد.

اگر چه اشعار غنایی شهریار (به ویژه غزل‌های عشقی او) که غالباً متعلق به دوران جوانی و پیش از تحول درونی اوست از نظر کمی بسی بیش تر از اشعار عرفانی سروده شده در دوران دوم حیات فکری او می‌باشد، اما همین غزل‌های عاشقانه هم به سبب خلوص و پاکی می‌تواند مقدمه‌ی آن اشعار عارفانه قلمداد گردد:

عشق مجاز غنچه عشق حقیقت است گل گو شکفته باش اگر بوش می‌کنی

اشعار توحیدی شهریار:

از جلوه‌های درخشان و پر تألؤ عرفان در شعر شهریار اشعار توحیدی اوست. مناجات به درگاه باری تعالی و نیایش به پیشگاه ذات احدیت چه در آغاز دیوان و چه در جای جای آن، اخلاص شاعر را در اظهار بندگی و ابراز سرسپردگی نشان می‌دهد. در غزل « مناجات » که فتح باب غزلیات و تاج تارک کلیات اوست عشق به معبود جلوه‌ی پررنگ دارد.

دلم جواب بلی می‌دهد صلا‌ی تو را	صلا بزنی که به جان می‌خرم بلای تو را
به زلف گو که ازل تا ابد کشاکش تست	نه ابتدای تو دیدم نه انتهای تو را
کشم جفای تو تا عمر باشدم، هر چند	وفا نمی‌کند این عمرها وفای تو را
تواز دریچه دل می‌روی و می‌آیی	ولی نمی‌شنود کس صدای پای تو را
غبار فقر و فنا توتیای چشمم کن	که خضر راه شوم چشمه بقای تو را
هوای سیر گل و ساز بلبلم دادی	که بنگرم به گل و سر کنم ثنای تو را
به آب و آینه‌ام ناز می‌کند صورت	که صوفیانه به خود بسته‌ام صفای تو را
ز جور خلق به پیش تو آورم شکوه	بگو که با که برم شرح ماجرای تو را
ز آه من به هلال تو هاله می‌خواهند	به در نمی‌کند از سر دلم هوای تو را

شبانیم هوس است و طواف کعبه‌ی طور مگر به گوش دلی بشنوم صدای تو را
 به جبر گر همه عالم رضای من طلبند من اختیار کنم ز آن میان رضای تو را
 گرم شناگر دریای عشق بشناسد چه غم ز شنعت بیگانه آشنای تو را ...

(دیوان، صفحه 67)

تمام ابیات این غزل دارای صنعت تلمیح می‌باشد که بیشتر آن مربوط به آیات قرآنی است.

به تعدادی از برجسته‌ترین و روشن‌ترین آنها اشاره می‌شود:

بیت اول اشاره به سوره اعراف آیه 172 دارد: «و اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ هُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلْسُ تُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا اَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ.»

بیت چهارم نظر به سوره ق آیه 16 دارد که در آن بنده ای از بندگان خدا (خضر) همراه و همسفر حضرت موسی گشت. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحِمَهُ مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمَانَهُ مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا.»
 بیت دهم، به سوره مریم آیه 52 تلمیح دارد: «وَاَنْذَرْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَ قَرْبَنَاهُ نَجِيًّا.»
 اشعار توحیدی شهریار غیر از غزل در دیگر قالب شعری نیز ظهور و بروز یافته است، از جمله آنها می‌توان به مثنوی: «مناجات» اشاره کرد که در مجموعه‌ی اشعار ویژه شاعر موسوم به «مکتب شهریار» آمده است. این مثنوی در شش قسمت یا بند با قافیه‌های متنوع سروده شده و شرح احوال روحانی شاعر می‌باشد. شهریار در این مناجات، خویش را سایه ای مقابل دریای نور و قطره ای در برابر بحر جمال او می‌داند و از پیشگاه کبریایی اش تقاضای دستگیری و شفقت دارد:

چون چراغ خود فروزان می کنی	صحنه‌ی گتی چراغان می کنی
پرده‌ی خلقت سپید و تابناک	من سیاه و سایه‌ام لرزان به خاک
اصل من آنجاست اینجا سایه ام	روسیاهم، سایه‌ام، بی مایه ام
لکه‌ام، افتاده در دامن نور	رحمی ای دریای بی پایان نور

دستگیری کن که تا والا شوم نقشبند پرده‌ی بالا شوم
 کی رسد وقتم؟ که در اوج کمال قطره‌ام بارد به دریای جمال
 قطره‌ام روشن کن ای دریای پاک تا توانم گوهری شد تابناک

(دیوان، ص 890)

همچنین در قصیده‌ی «توحید یه» که دارای بیست و دو بیت است و مشحون از اشارات و تلمیحات قرآنی و حدیث و روایت است، بیان خود را بسی عاجزتر و ناتوانتر از آن می‌داند که بتواند از کمالات خداوندی تعریف و توصیف کند:

ای بر سریر ملک ازل تا ابد خدا وصف تو— از کجا و بیان من از کجا
 تنها تویی که هستی و غیر از تو هیچ نیست ای هر چه هست و نیست به تنهاییت گوا
 در پایان قصیده هم، از پروردگار خود، دل خدا بین و زبان سخنور و آتشین طلب می‌کند:
 یا رب به بنده چشم دلی ده خدای بین تا عرش و فرش آینه بسیند خدا نما
 یا رب به کشور سخنم شهریار کن ای خسروان به خاک درت کمترین گدا

(دیوان، صفحه‌ی 445-446)

نماز و مناجات سحر گاهی:

اذان با مدادی و صلاهی صبحگاهی که دعوت دلها به حضور است، نوای بیدار باشی است که همچون می‌خمار شکن، خماری از سرها به در می‌کند و سحر خیزان را جهت نماز یا بگفته‌ی شاعر «سرود بدرقه کاروان شب» به بیداری دعوت می‌کند.

بیداران، آماده می‌شوند که وضو (به چشمه‌ی صهبای صبحدم) نمایند و (به سوی قبله‌ی میخوارگان) نماز کنند.

دو گانه یا نماز صبح، راز و نیازی است که اهل دل به درگاه بی‌نیاز می‌برند و از این رهگذر سرناز و فخر به آسمان می‌سایند. در نماز است که نگین خاتم جم را به رندان پاکباز می‌بخشند. نماز، راز عروج به مقام قرب الهی است، پرچم عزت عزیزان از این بام با هتزاز در آید:

صلازدند که برگ صبح ساز کنید
می خمار شکن می دهند کز سرها
به ساز مرغ سحر ترک خواب ناز کنید
خمار چون شکن زلف یار باز کنید
درای قافله‌ی صبح پیشواز کنید
به اسم اعظمش آهنگ ترکتاز کنید
به سوی قبله میخوارگان نماز کنید
دو گانه‌یی که به درگاه بی نیاز کنید
نظر به حلقه‌ی رندان پاکباز کنید
که از گروه عزازیل احتراز کنید...

(دیوان، صفحه‌ی 242)

محبت:

والا ترین محبتها که مقصد همه محبتهاست، عشق به گل زار جمال جاودان خداوندی است
شهریار در غزل « فیض قدسی » گوید:

عاشقی مسحور گل زار جمالی جاودانه و زنوای روح قدسش، بلبل عشقی، نوایی
(دیوان، ص 436)

محبت به ذات باری تعالی، دل ها را قوی و نورانی کرده به آن نقش کیمیایی می‌بخشد:

ره گشودم در دل از بیگانگی با آشنایی و ز دل تاریکیم بشکفت فجر روشنایی
سینه آن کانون خاکستر کجا، وین کان گوهر عشق با قلب مسینم یافت نقش کیمیایی
(همانجا)

عشق در این مرحله باید مخفی و پنهان بماند و از خودنمایی و تظاهر کاملاً به دور باشد.

از سرم آن باد نخوت رفت و آن حقد و حسادت دیگرم بانوی عفت رو گرفت از خودنمایی
(همانجا)

بی شک شهریار در عرفان نظری خود پیرو بزرگانی چون عین القضات همدانی، ابوسعید

ابی الخیر بوده سخنش همواره، از پشتوانه های گفتاری و نوشتاری آنان سیراب شده است، چنانکه در همین بحث پنهان کاری در عشق و احتراز از تظاهر و خودنمایی، اشاره ای هم به سخن عین القضات دارد که گوید:

{ ای عزیز این حدیث را گوش دار که مصطفی - علیه السلام - گفت: « من عشق و عَفّ ثم کتم فمات، مات شهیداً ». هر که عاشق شود و آنگاه عشق پنهان دارد و بر عشق بمیرد، شهید باشد. { تمهیدات، ص 96.

شاعر لازمه‌ی رسیدن به محبت الهی را محبت همگانی یعنی دوستی بندگان خدا می‌داند او معتقد است برای وصول به حق راههایی به تعداد نفوس خلائق وجود دارد، ولی نزدیکترین راه، راهی است که سبب خوشنودی دل ها می‌گردد:

اگر بر کعبه‌ی عشاق پویند خدا را! شاهراه دل بجویند
 که دل داند طریق آشنایی در این ره دل تواند آشنایی
 از آن گفتند راه وصل خالق به تعداد نفوس است و خلائق

(دیوان، ص 788)

در این مورد نظر شهریار معطوف به گفته‌ی ابوسعید ابی الخیر است در کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید: « از شیخ ما سوال کردند که از خلق به حق چند راه است؟ به یک روایت گفت: هزار راه بیش است و به روایتی دیگر گفت: به عدد هر ذره ای از موجودات راه، راهی است به حق، اما هیچ راه نیست نزدیک تر و سبک تر از آنکه راحتی به دل مسلمانی رسانی، ما بدین راه رفتیم و این اختیار کرده ایم و همه را بدین، وصیت می‌کنیم». (اسرار التوحید، ص 357)

به گفته‌ی شهریار، دوستی و نگاهداشت خاطر هم‌نوع، حیات بشری را بهشت آیین می‌کند:

شهریارا! اگر آیین محبت باشد چه حیاتی و چه دنیای بهشت آیینی!

(دیوان، ص 427)

شاعر، زندگی بدون عشق را حیاتی خاموش و تاریک می‌داند که مرگ بر آن برتری دارد.

مقام عاشقان به درجه‌یی است که حتی مرگشان، حیات جاودانی به حساب می‌آید:

زندگانی گر کسی بی عشق خواهد من نخواهم راستی بی عشق، زندان است بر من زندگانی
گر حیات جاودان بی عشق باشد مرگ باشد لیک مرگ عاشقان باشد حیات جاودانی
(دیوان، صفحه 414)

عشقی که مورد نظر شاعر است، عشقی پاک و منزّه است که از رنگها و زنگها پاک و مصفا باشد:

زنگ دل بزداى و در خود شاهد رومی بین زنگیان بیی اگر آینه ات زنگار داشت
(دیوان، صفحه 138)

شهریار، انسانها را از یک اصل و منشأ دانسته، محبت به فرد را محبت به جمع، و آزار نسبت

به عضوی از جامعه را ستم به کل آن می‌داند:

آدمیان شاخه و برگ همند کاین همه، از یک تنه‌ی آدمند
اصل درختی است کهن کز بهشت کند خداوند و در این دشت کشت
خلق، همه شاخ درخت خداست شاخ درختی که درختی جداست
هر که تنی کشت نه شاخی فکند بلکه درخت بشر از بیخ کند
(دیوان، ص 702)

این ابیات شهریار در قصیده‌ی « صدای خدا» اشاره‌ای است به آیه 32 سوره مائده که

می‌فرماید:

« من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض

فکأنما قتل الناس جميعاً و من احياها فکأنما احیا الناس جميعاً...»

ترجمه: از این جهت نوشتیم بر گروه بنی اسرائیل که بدرستی که هر کس بکشد نفسی

را بدون نفسی یا فسادی در زمین پس جز این نیست که همه مردمان را کشته است. و هر

که زنده گرداند نفسی را چنان است که زنده کرده باشد همه مردمان را.»(ترجمه قرآن، الهی

قمشه‌ای ص 546).

همچنین آن ابیات برگرفته از حدیث معروف نبوی است که می‌فرماید:

« ان مثل بنی آدم فی توادهم و تعاطفهم و تراحمهم کالجسد الواحد اذا اشتکی منه عضو

تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی» (مسند احمد، ص 276 و صحیح بخاری 241).

ترجمه: مثل بنی آدم در دوستی‌ها و عطف‌ها و تراحم‌ها به مانند کالبد واحدی هستند که اگر

عضوی از آن به درد آید و شکوه سر دهد بقیه‌ی اعضا نیز به تب و تاب و بی‌خوابی در آیند.»

سعدی نیز نظر به همین حدیث دارد که فرموده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

(سعدی، گلستان بکوشش دکتر خطیب رهبر ص 79)

در نظر شاعر، عشق دردی است درمان‌گر، کیمیایی است صفا دهنده و طبیبی است شفا

بخش، محبت آتشی است که اگر چه می‌سوزاند، کارها در پی دارد. دعوی دوستی کار هر خامی

نیست. فلک را تاب تحمل این امانت نیست:

طیب عشق که درمان دردها بکند به درد عشق همه دردها دوا بکند

مسی گداخته دارم به جای دل در بر بود که عشق تو اش کار کیمیا بکند

چگونه دعوی عشقت کنم به یکتایی که بار عشق تو پشت فلک دو تا بکند

به سوز عشق از آن ساختم که پیرم گفت « دلا بسوز که سوز تو کارها بکند»

(دیوان، ص 213)

و در جای دیگر، عشق را تیغ آب دیده‌ای می‌داند که کشتگانش، زنده جاویدان اند:

عشق را آب بقا خورده است تیغ کشتگانش عمر جاویدان کنند

(دیوان، ص 223)

عشق ورزی هنر پاکان است، هوس بازان را در این عرصه راه نیست:

عشق را حرمت میخانه نگهدار که نیست محرم این حرم قدس هوادار هوس
(دیوان، ص 266)

دلشکستگی:

دلشکستگی موجب وصول به حق است. دل شکسته مجالای جلوه یار و محضر حضور دلدار است. در خبر است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام از پیشگاه باری تعالی سؤال کرد، پروردگارا ترا در کجا جستجو کنم؟ فرمود در دل های شکسته:

« الهی این اطلبک؟ قال عند المنکسرہ قلوبہم» (شرح تعرف ج 3 ص 127)

شهریار در غزل: «خود پرستی و خدا پرستی» گوید:

کافر نه ایم و بر سرمان شور عاشقی است آن را که شور عشق به سر نیست کافر است
آتش مزن به خرمن دلها که تخت جم آینه‌ی شکسته بخت سکندر است
هر جا که دلشکستگی و دود آه بود گر عیش شحنه آینه باشد، مکدر است
راه خدا پرستی از این دلشکستگی است اقلیم خود پرستی از آن راه دیگر است
(دیوان، ص 105)

جلال الدین محمد مولوی در مثنوی معنوی فرماید: دعا وقتی باستجابت می‌رسد که از دل شکسته برخاسته باشد:

دست، اشکسته برآورد در دعا سوی اشکسته پرد فضل خدا
(مثنوی به اهتمام نیکلس دفتر پنجم ص 493)

طه عبدالباقی سرور در کتاب (حلاج، شهید تصوف اسلامی) به نقل از «الصوفیه فی الاسلام» نوشته نیکلسون می‌گوید:

«اساس محبت بر شکنجه است و دوستدار باید برای خاطر محبوب خویش، پریشان و دلریش باشد بدون این که سوالی از سبب و علت داشته باشد و یقیناً امر لازم برای اولیای خدا این است که فقط توجه به سوی خدا کنند و معنی بندگی کامل را تحقق بخشند، و امر

او را فرمان برند که برای آنان وظیفه تعیین شده است، در مجموعه این مسایل، رنج و مشقت است (حلاج شهید تصوف اسلامی ص 228)

سعدی نیز در مقطع غزلی عارفانه، حضور خدا را در دل شکسته می‌داند:
 گر بجراحت والم، دل بشکستی ام چه غم می‌شوم که دم به دم پیش دل شکسته‌ای
 (کلیات سعدی، صفحه‌ی 666)

شهریار در غزل: «طوطی تصویر...» دل شکسته خود را در معرض نوازش غیبی می‌داند:
 دلی شکسته و چنگی گسسته گیسویم ولی به زخمه‌ی غیبی هنوز می‌مویم
 گیاهدانه‌ی عشقم فشرده در دل خاک چنانکه دم‌بدمم، می‌دمند، می‌رویم
 میان دلبر و من، غیر من حجابی نیست گر این حجاب فکندند من همه اویم
 (دیوان، ص 334)

همچنین در قصیده‌ی «پرتو پاینده» از دل شکسته و جلوه‌گری شاهد ازلی در آن سخن گفته است:
 دل چو بشکست در او جلوه گر آید ماهی که جهانت هم خرم کند و جان خشنود
 دانی آن کیست، همان شاهد حسن ازلی پرتو افکن همه در آینه‌ی غیب و شهود
 (دیوان، ص 508)

شهریار در اشعار عرفانی بویژه در غزل‌های عرفانی خویش از اصطلاحات و رموز رایج و متداول بین عرفا بهره کامل برده است. این برداشتها از نوع برداشتهای تقلیدی و کلیشه‌ای نیست زیرا چنانکه از شرح احوال این شاعر آگاهیم او حالات و مراحل از عرفان عملی را تجربه کرده است. به اختصار به بعضی از این اصطلاحات اشاره می‌شود:
 جهان، جلوه خداست:

شهریار، این معنا را با همین لفظ و گاهی با الفاظ نزدیک به آن بیان کرده است:
 از همه سوی جهان جلوه‌ی او می‌بینم جلوه‌ی اوست جهان کز همه سو می‌بینم
 (دیوان، صفحه 320)

است. شاعرانی همچون مولانا، سعدی و دیگران از این مظاهر طبیعی در جهت بیان ظهور و حضور ذات احدیت سود جسته اند:

مولانا فرماید:

ای گروه مومنان شادی کنید
 هم‌چو سرو و سوسن آزادی کنید
 لیک می‌گویند هر دم شکر آب
 بی زبان گویند سرو سبزه زار
 بی زبان گویند سرو سبزه زار
 شکر آب و شکر عدل نوبهار
 (مثنوی، نشر امیر کبیر، دفتر ششم، ص 1265)

کار و بار انبیا و مرسلون هست از افلاک و اخترها برون
 تو برون رو هم ز افلاک و دوار
 در میان بیضه‌ای چون فرخ‌ها
 و آن‌گهان نظاره کن آن کارو بار
 بشنوی تسبیح مرغان هوا
 (مثنوی، نشر امیر کبیر، دفتر 6، بیت 3449)

سعدی نیز فرماید:

دوش مرغی به صبح می‌نالید
 عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
 یکی از دوستان مخلص را
 مگر آواز من رسید به گوش
 گفت باور نداشتم که ترا
 بانگ مرغی چنین کند مدهوش
 گفتم: این شرط آدمیت نیست
 مرغ تسبیح گوی و من خاموش
 (گلستان، به اهتمام، خطیب رهبر، ص 191)

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
 هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
 کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند
 نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
 (کلیات سعدی، به اهتمام، فروغی ص 454)

شهریار نیز یک یک ذرات جهان را نغمه خوان و ستایش گر ذات پاک آن یگانه می‌داند:

ساز ذرات، همه، نغمه‌ی تسبیح خداست
 گر خلاق در گوش شنوا بگشایند

نای توحید به چنگ آر و دمی دم کافاق گوش در نغمه‌ی آیات خدا بگشایند
(دیوان - ص 226)

ذرات جهان، گر که بود گوش دلی باز بالجمله زبانی است که در محمدمت اوست
(دیوان، ص 120)

در نمازند درختان و گل از باد وزان خم به سرچشمه و در کار وضو می‌بینم
جوی را شده‌یی از لولوء دریای فلک باز دریای فلک در دل جو می‌بینم
غنچه را پیره‌نی کز غم عشق آمده چاک خانه را سوزن تدبیر و رفو می‌بینم
(دیوان، ص 320)

گوش دل شهریار عشق بازی و نجوای مرغان را نسبت به آفریدگار شان چه خوب می‌شنود:
دوشم که راه خواب زد افسون چشم تو مرغان باغ را به لب، افسانه‌ی تو بود
هدهد گرفت رشته‌ی صحبت به دلکشی بازش سخن ز زلف تو و شانه‌ی تو بود
(دیوان، ص 213)

پیوستگی و یگانگی روح انسان با خدا:

حق تعالی فرماید:

« فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحی فقعوا له ساجدین » (قرآن، سوره حجر، آیه 29).
معنی آیه: پس چون آن عنصر را معتدل بپاراییم و در آن از روح خویش بدمم همه از جهت حرمت
و عظمت آن روح الهی، بر او سجده کنید. (ترجمه قرآن، به اهتمام الهی قمشه ای، ص 273)
عارفان و ادیبان مسلمان، در آثار متنوع خویش، اصل « پیوستگی و یگانگی روح انسان با
خدا » را همواره متذکر شده اند.

مولانا جلال الدین محمد، مثنوی ارزشمند خویش را با داستان نی شروع می‌کند، نی در
این داستان تمثیل روح است که از نیستان اصل خویش دور افتاده، و به آرزوی پیوستن دوباره
بی قراری ها می‌کند:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
(مثنوی، دفتر اول، بیت 4)

چنان که در جای دیگر همین معنا را به زبان و تمثیلی دیگر چنین بیان فرماید:

هیچ می‌دانی چه می‌گوید رباب زاشک چشم و از جگرهای کباب؟
پوستی‌ام دور مانده من ز گوشت چون نالم در فراق و در عذاب
چون همی‌گوید بدم من شاخ سبز زین من بشکست و بدرید آن رکاب
ما غریبان فراقیم ای شهان بشنوید از ما، الی الله المآب
هم ز حق رستیم اول در جهان هم بدو وا می‌رویم از انقلاب
(کلیات شمس، به اهتمام فروزانفر ص 159)

خواجه شیراز فرماید:

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که درین دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم
(دیوان حافظ (علامه قزوینی) ص 245)

شهریار در دیوان اشعار خویش چند غزل و چندین قالب شعری و دهها بیت را به این اصل اختصاص می‌دهد و معتقد است: انسان ابتدا در جوار رحمت بی‌منت‌های الهی در نهایت بهره‌مندی به سر می‌برده تا بنابر مصلحتی از آن روضه‌ی رضوان دور افتاده و گرفتار تنگنای خاک گردیده است. اکنون به یاد آن همه تنعم، زبان به شکوه گشوده تمایل خود را به بازگشت ابراز می‌دارد:

مرغ باغ ملکوتم قفسم در نگشود که به گوش ملک العرش رسد فریادم
(دیوان، ص 291)

قصر غلمان و سرا پرده‌ی حورانم بود آدم انداخت در این دخمه غم بنیادم
(همانجا)

«من أخلص لله أربعين يوماً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.» (حلیه الاولیاء، ج 5، ص 189)
 مولانا این معنا را در مثنوی تایید کرده است:

آن ینبایع الحکم همچون فرات از دهان او روان از بی جهات
 (مثنوی چاپ نیکلس، دفتر ششم، بیت 1016)

خلوت و عزلت:

خلوت نشینی از جمله‌ی اعمالی است که سالکان طریقت ملزم به انجام آن هستند.
 در مرصاد العباد در بیان « احتیاج به خلوت و شرایط و آداب آن » آمده است. « انبیا و اولیا
 در بدایت حال، دادخلوت داده اند تا به مقصود رسیده اند...
 پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم در کوه حرا به خلوت و طاعت مشغول گشتی پیش از
 وحی، یک هفته و دو هفته و نیز یک ماه در روایت آمده است. »: (مرصاد العباد، ص 281)
 شهریار همین معنا را در جای جای دیوان اشعار به نظم آورده و به خلوت نشینی و عزلت
 گزینی خویش نیز اشاره کرده است:

راهی به خدا دارد خلوتگه تنهایی آنجا که روی از خود و آنجا که به خود آیی
 گرتوطی غیبی هست در پیشه خاموشی است و گوشه پنهانی در گوشه تنهایی
 (دیوان، ص 440)

در غزل « آشیان عنقا » به شرح تجربه خلوت گزینی و کناره گیری خود از دنیا و مافیها
 پرداخته، دیگران را نیز به آن دعوت می کند:

دنیا و مافیها اگر نا اهلت ارزانی کند ا سرگرانی بگذر از دنیا و مافیها، بیا
 گنجی است، ما را فارغ از شور و شر دنیای دون اینجا چو فارغ گشتی از شور و شر دنیا، بیا
 راه خرابات است این، بی پا شدی با سر برو یعنی گرفته شعله‌ی شوق به سر تا پا، بیا
 گر شهریاری خواهی و اقلیم جان، از خاکیان چون قاف دامن باز چین، زیر پر عنقا، بیا
 (دیوان، ص 95)

عطار در منطق الطیر به موضوع هدایت و هدایت‌گری سخت‌پای بند است و از راه تمثیل، وجود‌دهد را برای رهبری مرغان ضروری می‌داند و بدون وجود و حضور او اتصال هرگز صورت نمی‌بندد.

در جای دیگر نیز لزوم یافتن پیر را توصیه می‌کند:

گر تو بنشینی به تنهایی بسی	راه نتوانی بریدن بی کسی
پیر بایند، راه، تنها مرو	از سرعمیا درین دریا مرو
پیر ما لایب راه آمد ترا	در همه کاری پناه آمد ترا
چون تو هرگز راه‌شناسی ز چاه	بی عصاکش کی توانی برد راه
نی ترا چشم است و نه ره کوتاه ست	پیر در راحت قلاووز ره است
هر که شد در ظل صاحب دولتی	نبودش در راه هرگز خجالتی
هر که او با دوستی پیوسته شد	خار در دستش همه گلدسته شد

(منطق الطیر، تصحیح مشکور ص 110)

از این روست که شهریار، اختیار کردن هادی و رهبر را برای اهل دل به منظور اتصال به معشوق واجب و ضروری می‌داند و توصیه می‌کند که رهرو نباید بی واسطه و به تنهایی قدم در این راه گذارد که سرگستگی و فنا شدن را در پی دارد:

آری از آنکه اهل عشق و دلیم	هم به معشوق خویش متصلیم
لیکن این اتصال با معبود	مستقیماً نمی‌تواند بود
در میان لازم است واسطه‌ای	حلقه‌ی ارتباط و رابطه‌ای
واسطه جز خلیفه‌الله نیست	کو به شأن (نفخت من روحی) است
او بشر مثل ما به ماهیت	لیک با جنبه الوهیت
چشمه تنها نه بحر پیماید	در میان، رودخانه‌ای باید

(دیوان، ص 778)

(بهمن سادگی وزیایی ص 61-66)

دکتر شفیعی کدکنی (م.سرشک) محقق و شاعر نامی معاصر در سروده‌ی «سر منزل خورشید» شهریار را با اوصاف و نعوتی توصیف می‌کند که پیران راهدان و عارف را بدان‌ها می‌خوانند.

صفتی چون: «کعبه امید»، «آینه خورشید»، «میخانه رندی»، «پیر»، «زیارتگه رندان»، «سلطان فقر»، «گلشن جاوید»، «حضرت سیمرغ». به ابیاتی از آن سروده اشاره می‌شود:

از بیم گذشتیم و به امید رسیدیم با سایه به سر منزل خورشید رسیدیم
با توشه‌ای از تشنگی و شوق در این راه رفتیم و بدان کعبه امید رسیدیم
این شب‌نم و آن سایه در آینه‌ی خورشید محویم که از شرک به توحید رسیدیم
آن سوی بیابان طلب طلب ما بود در حضرت سیمرغ به تجرید رسیدیم..

(همانجا ص 105)

این کعبه مقصود و زیارتگه رندان ما سوی تو با صد سحر امید رسیدیم
دیدیم ترا دستگه سلطنت فقر وز جرعه‌ی جام تو به جمشید رسیدیم
ای برگ خزان پیش بهار تو چه سنجد اکنون که بدان گلشن جاوید رسیدیم

(همانجا ص 105)

استاد مهرداد اوستا درباره‌ی عرفان شهریار در مقاله‌ی ای با عنوان «شهریار و شیوه سخن او» گوید:

«تخیل شهریار که نقش عمده‌ای در استقلال سبک و امتیاز شیوه‌ی او دارد و حد و مرزی نمی‌شناسد، حتی بدان پایه که پای از محدوده‌ی متعارف شرایط معانی بیان فراتر می‌نهد، تخیلی زنجیر گسل و دیوانه است، همان ویژگی والایی که سنایی را از شاعران همچون عنصری، فرخی، امیر معزی و دیگر خداوندان سخن ممتاز می‌سازد.

مثنوی شب او که حق آنست که به دفتری نگاشته درآید و جداگانه کتابی شود، همچون

عسیران، تهران، 1371.

- 7- عطار، فرالدین محمد، تذکره الاولیاء، نسخه رونلد آلن نیکلسن، تهران، 1373.
- 8- عبدالباقی سرور، طه، حلاج (شهید تصوف اسلامی)، انتشارات اساطیر، تهران، 1373.
- 9- علیزاده، جمشید، به همین سادگی وزیبایی، نشر مرکز، تهران، 1374.
- 10- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1374.
- 11- کتب حدیث (مسند و صحیح) بیروت، 1941.
- 12- مستملی، ابوابراهیم، اسماعیل بن محمد بن عبدالله، شرح تعرف، هند، 1984.
- 13- مولانا، جلال الدین محمد، کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران، 1371.
- 14- مولانا، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1352.
- 15- مولانا جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی پور، انتشارات سعدی، تهران، 1366.
- 16- محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید، باهتمام دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، تهران، 1384.
- 17- نجم الدین ابوبکر محمد بن شاهان و ربن انوشروان رازی معروف به نجم دایه (نجم الدین رازی)، مرصاد العباد به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1371.